



چه کنیم حالم را در محرم تغییر کند؟/ چشمی که فردای قیامت گریان نیست

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: از پیامبر اکرم(ص) روایت است که همه چشم‌ها، فردای قیامت گریان هستند مگر آن چشمی که برای مصائب حسین گریه کرده باشد.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: از پیامبر اکرم(ص) روایت است که همه چشم‌ها، فردای قیامت گریان هستند مگر آن چشمی که برای مصائب حسین گریه کرده باشد.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و پنجاه و هشتمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی با موضوع خطورات و مراقبه (علاج وسوس و خطورات نفسانی و شیطانی) در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شد. متن زیر مشروح سخنرانی این استاد اخلاق است.

غلبه بر شهوات، قبل از عادت کردن به آن‌ها

بیان کردیم: اگر انسان، این خطورات نفسانی و شیطانی را کنترل کرد، راه را برای عمل زشت می‌بندد. یکی از نکاتی که در باب کنترل نفس انسان مطرح است، این است که انسان بر شهوات، غلبه پیدا کند، طوری که اثر آن را در عملش ببیند. چون اولیاء خدا برای این غلبه پیدا کردن، راه‌هایی را بیان فرمودند که یکی از آن‌ها، این است: قبل از چیره شدن تفکر و عامل شدن برای عمل، جلوی آن شهوت گرفته شود.

مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین(ع)، جمله‌ای دارند که عجیب است. حضرت علی‌بن‌أبی‌طالب(ع) فرمودند: «غَالِبِ الشَّهْوَةَ قَبْلَ قُوَّةِ ضَرَاوَتِهَا» [۱]. بر این شهوت خودت، قبل از این که عادت شود و بر تو چیره شود، قدرت بگیر و بر آن، چیره و غالب شو. این نکته‌ی اوّل است.

اگر این حال برای انسان به وجود آمد که قبل از این که بخواهد فکری بر انسان، چیره شود، انسان بر او چیره شود، موفق خواهد بود. چون اگر قوّت و قدرت بگیرد، دیگر تمام است. به تعبیر دیگر، در نطفه، آن را خاموش کنید و نگذارید در ذهنتان جولان دهد و مدام برود و بیاید و شما را گرفتار کند و یک موقعی ببینید که به عمل کشیده شده است. لذا اجازه این جولان دادن را به آن ندهید. چون اگر این حال پیش نیاید، بر شما تسلط پیدا می‌کند و آن‌وقت دیگر شما نمی‌توانید در مقابلش ایستادگی کنید.

لذا حضرت فرمودند: قبل از این که این شهوت، عادت شود و قدرت بگیرد، تو بر او چیره بشو و نگذار. در ادامه فرمودند: «فَإِنَّهَا إِنْ قُوَّتْ [عَلَيْكَ] مَلَكَتْكَ وَاسْتَقَادَتْكَ وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى مُقَاوَمَتِهَا»، برای این که اگر این قدرت بگیرد و تو به آن، عادت کنی، ... درست است فکر گناه را گناه نمی‌نویسند، اما وقتی این عادت شد و مدام به آن، فکر کردی، خدای ناکرده به عمل کشیده می‌شود.

برای همین است که بیان کردیم که انسان باید بلافاصله استغفار کند و نگذارد که این فکر در ذهنش پرورش یابد. نکاتی از این قبیل را گفتیم و در ادامه نکاتی دیگر را هم بیان خواهیم کرد. یکی دیگر این است که اگر عواملی باعث این تفکر می‌شوند، آن عوامل را از بین ببرد، مثلاً گاهی مکان است، من اگر در فلان مکان بروم، یاد خاطره‌ای می‌افتم، خوب دیگر به آن مکان بروم که عامل آن تفکر برای من نشود، لذا ترک مکان، راه دیگر است. چون اگر در آن مکان بروم، من را گرفتار می‌کند و به تفکر بد وامی‌دارد و به سمت گناه می‌کشانند.

یکی دیگر از مطالبی که اولیاء خدا بیان کردند - که حالا روایات آن را هم بیان خواهیم کرد - این است: انسان برعکس آن تفکر را عمل کند. اگر چیزی سبب می‌شود که من به تفکر بیافتم، حالم خراب شود و ... برعکس آن را انجام بدهم.

یکی از مراحل دیگر این است که بعد از آن را ببینم. یعنی عاقبت آن عمل را ببینم که نهایت این تفکر من را به چه می‌کشانند. مثلاً دست من در بیت‌المال باز است و نعوذبالله وسوسه شوم که بردارم و بگویم: نه، دوباره وسوسه شوم و بگویم: نه و ... اصلاً نباید اجازه‌ی این تفکر را بدهم و بعد هم عواقبش را بسنجم. این که اوّل در دنیا احتمالش زیاد است که آبرویم برود و معلوم شود. چون بالاخره هیچ ماهی پشت ابر نمی‌ماند. حالا اگر در این دنیا هم معلوم نشد، با آنچه که در مورد عدم رعایت حقّ التّاس در آن دنیا بیان شده، چه کنم؟! فرمودند: ای بسا سزای عدم رعایت حقّ الله با مطالبی از بین برود، اما حقّ التّاس از بین

نمی‌رود. لذا باید این مطالب را در نظر بگیریم که تا اجازه‌ی چنین تفکری به خودمان ندهیم. این که به عذاب الهی معذب می‌شوم. این که فرمودند: فردای قیامت در سیمای آنان نشان داده می‌شود که او، حق التاس به گردن دارد و ... اگر نعوذبالله چشم‌چرانی کنم، نتیجه‌اش حسرت است، ای بسا به آن نرسم و حسرتش دائم در دلم بماند. اگر هم برسم، نعوذبالله یک موقعی در بستر حرام می‌افتم و عاقبت به تنفر و ... خواهم رسید. لذا فرمودند: عواقب آن را بسنجید.

اما حضرت فرمودند: اگر این قوی شود، «فَاتَّهَا إِنْ قَوِيَتْ [عَلَيْكَ] مَلَكَتْكَ وَ اسْتَقَادَتْكَ وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى مُقَاوَمَتِهَا»، اگر جلوی این خطورات را نگرفتی و چیره و قوی شد، اولاً این دیگر ملکه‌ی وجودی تو می‌شود و هیچ کاری نمی‌شود کرد. آن قدر ملکه‌ی وجودی تو می‌شود که گاهی نمی‌توانی آن را ترک کنی.

عذر می‌خواهم، برخی از مثال‌ها را باید بیان کنیم؛ چون اولیاء خدا فرمودند: علت العللی که گاه جوان‌ها مبتلای به برخی از مطالب می‌شوند، این است که ما حیای بیجا کردیم و آن‌ها به گناه مبتلا شده‌اند. لا حیاء فی الدین. حضرت دارند می‌فرمایند: اگر این ملکه وجودی تو شد، دیگر قادر بر ترک آن نیستی. اگر راجع به گناهی تفکر کردی، به آن هم نمی‌رسی، ولی یک موقع نعوذبالله به خودارضایی و این که با خود بازی کنی، مبتلا و گرفتار می‌شوی. حضرت می‌فرمایند: دیگر نمی‌توانی کاری کنی و این تو را می‌برد و به هلاکت می‌اندازد. ترک آن، حتی ترک آن فکر هم دیگر سخت می‌شود. مثلاً در فکر شخصی است و این فکر دائم ادامه پیدا می‌کند، به او نمی‌رسد، مبتلا و گرفتار به یک عمل خبیثی می‌شود.

«فَاتَّهَا إِنْ قَوِيَتْ [عَلَيْكَ] مَلَكَتْكَ وَ اسْتَقَادَتْكَ وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى مُقَاوَمَتِهَا»، اگر بر تو قوی شود و قبل از عادت شدن، جلوی آن را نگیری، سرپرست و قاده تو می‌شود و تو قادر بر مقاومت کردن در برابر آن نیستی. قبلاً مقاومت می‌کردی، اما الآن دیگر نمی‌توانی؛ چون آن تفکر و خطورات نفسانی و شیطانی ادامه پیدا کرده و جلوی آن را نگرفتی. لذا اگر بر تو مسلط شد، دیگر قادر بر مقاومت کردن در برابر آن نیستی.

مثلاً جوانی می‌گوید: من بدم می‌آید و حتی بعدش گریه هم می‌کنم، اما قادر بر ترک آن نیستم. حتی یکی از جوانان می‌گفت - که خود این کار هم غلط است - : من یکی دو جا از دستم را سوزاندم که دیگر این کار را انجام ندهم. اما این هم به این علت است که بلد نیستند چگونه بر خطورات خود مسلط شوند، لذا گاهی می‌بینند دارند اشتباه می‌کنند، اما باز هم با افکار شیطانی و همزات (جنگ‌های نرم شیطان) به خطاهای دیگری سوق می‌یابند، مانند جرح جسم و بدنش که گناهی بر گناه دیگر افزوده شده و پیش خودش می‌گوید: من دستم را داغ کردم که دیگر گناه نکنم. خیلی جالب است که بعد می‌گوید: ولی باز هم می‌بینم گناه کرده‌ام، بعد به دستم، آن جایی که سوزاندم نگاه می‌کنم، به خودم می‌گویم - عذر می‌خواهم، تعبیر آن جوان را می‌گویم لعنتی! تو این کار را کردی که دیگر ترکش کنی! پس چطور نشد!؟

امیرالمومنین در این‌جا به صراحت فرمودند: «وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى مُقَاوَمَتِهَا» تو دیگر قادر نیستی در مقابل آن مقاومت کنی؛ چون آن جایی که باید روز اول، بر خطورات نفسانی و شیطانی، غلبه پیدا می‌کردی، آن جایی که نباید ادامه تفکر در گناه را برای خودت داشته باشی، اجازه دادی تفکر ادامه پیدا کند، آن هم رفت و رفت و حالا که مبتلا و گرفتار شدی، دیگر نمی‌توانی مقاومت کنی.

علت العللی که این همه می‌گویند: نسبت به شهوت مراقب باشید «غَالِبِ الشَّهْوَةِ قَبْلَ قُوَّةِ ضَرَاوَتِهَا» و قبل از این که چنان قوت بگیرد که عادت شود و دیگر هیچ کاری نشود کرد، بر آن غلبه کنید، همین است. حضرت می‌فرمایند: قبل از غلبه شهوت، بر شهوت چیره شو، همان لحظه که می‌آید، غلبه کن، استغفار کن، از آن مکان فرار کن و به جاهای خوب برو.

همان‌طور که می‌دانید امام المسلمین بحث کار در فضای مجازی را تأیید کردند، اما بنده بارها عرض کردم که اگر می‌بینیم فضای مجازی برای ما قابل تحمل نیست و نمی‌توانیم خودمان را کنترل کنیم، از تمام آن‌ها بیرون بیاایم. البته فضای مجازی میشه بد نیست، بعضی‌ها کانال‌هایی دارند که اسلام را ترویج می‌کنند، شیعه ناب را ترویج می‌کنند، احادیث را با همدیگر رد و بدل می‌کنند، ارتباطات معنوی دارند، مباحث اخلاق را می‌فرستند، کلیپ‌های مذهبی درست می‌کنند و ... اما اگر دیدی تو نمی‌توانی تحمل کنی و شاید به سمت کانال‌های نامناسب هم کشیده شوی، ترک کن. درست است که خوبی‌هایی هم دارد اما اصلش را ترک کن؛ چون نمی‌توانی، قدرت تحمل در مقابل این ماجرا به نام فضای مجازی را نداری، پس ترکش کن.

راهی برای ترک عادت زشت: جهاد، جهاد تا غلبه!

باز حضرت طور دیگری این مطلب را بیان می‌کنند. این روایات خیلی عجیب است! حضرت می‌فرمایند: «غَالِبُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى تَرْكِ الْعَادَاتِ تَغْلِبُوهَا وَ جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ تَمْلِكُوهَا» [۲].

البته وقتی فردی به یک عادت بسیار زشت و مع‌الأسف عمل گناهی مبتلا شده، مثلاً چشم چران است، زخم زبان می‌زند، مبتلا به

آن عمل خبیثه است که بیان کردم و ...، این طور نیست که نشود ترکش کرد، اما سخت است!

حضرت می فرماید: وقتی بر تو غلبه پیدا کرد و عادت شد، نمی توانی بر آن، مقاومت کنی «وَلَمْ تَقْدِرْ عَلَى مَقَاوِمَتِهَا» که حالا می گوئیم راهش چیست و چگونه می شود از آن، خروج پیدا کرد. معصومین (ع) و اولیاء خدا این نسخه را به ما دادند که با این نسخه ها جلو برویم.

حضرت فرمودند: «عَالِيُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى تَرْكِ الْعَادَاتِ تَغْلِبُوهَا» با نفس های خودتان مجاهده کنید! بر سر جنگ بیایید! جهاد کنید! طوری بر آن ها غلبه پیدا کنید، غالب شوید. لذا این که «غالبوا» فرمودند، نه «جاهدوا»، دلیل دارد. خوب دقت کنید! این نکته، خیلی عالی است!

ملا محسن فیض کاشانی می فرماید: آن جا که تبیین به «غلبه» هست؛ یعنی این که بدانید جهاد را تا جایی ادامه بدهید که شما بتوانید غلبه پیدا کنید؛ یعنی نگویید آقا! من یک ماه، دو ماه، سه ماه، شش ماه است این کار را کردم و نشد، بلکه این قدر جهاد با نفس را ادامه بدهید تا غلبه پیدا کنید، «غالبوا» یعنی این. دقت کنید! خیلی نکته قشنگ، ظریف، زیبا و عالی است!

به تعبیری دیگر، خسته نشو، «فاستقم کما امرت». بعد هم معلوم است آن که من و تو را نعوذ بالله به بدی ها و پلشتی ها و زشتی ها کشانده، با همین که بگویم: من دیگر توبه کردم، من و تو را رها نمی کند.

می گوید: کجا؟! تازه دام انداختم و تو را کشاندم، حالا می خواهی بروی؟! چه داری می گویی؟! کجا می خواهی بروی!؟

می گویم: من توبه کردم و گریه کردم.

شیطان ملعون می گوید: خوب می خواستی گریه نکنی، توبه نکنی، من اجازه نمی دهم بروی! من تو را در جبهه خودم کشاندم و رهایت نمی کنم.

لذا فرمودند: جهاد در «غالبوا» معنا پیدا می کند. جهادی، جهاد با نفس است که ثمره و میوه آن، غلبه پیدا کردن باشد و إلا جهاد بیهوده می شود.

لذا حضرت در این تعبیر بسیار عالی و زیبا می فرماید: «عَالِيُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى تَرْكِ الْعَادَاتِ تَغْلِبُوهَا»؛ یعنی نگران نباشید این قدر جلو بروید تا بر آن عادت که پیدا کردید، غلبه پیدا کنید و ترکش کنید و هیچ وقت نگویید: نمی توانم.

اتفاقاً یکی از مواردی که خوشایند شیطان است، همین ناامیدی و یأس است. در روایات ما بیان شده که بزرگترین گناه کبیره، یأس و ناامید شدن است. شیطان می گوید: یک بار، دو بار، سه بار، خواستی ترک کنی، نشد، دیگر رها کن، تو نمی توانی، این کار تو نیست، دیگر بیچاره شدی و عادت کردی. یعنی یأس ایجاد می کند که تو نمی توانی!

در مورد «یأس»، مطالب زیادی مطرح است، یک موقع یأس از رحمت خدا یأس است و یکی دیگر از مطالب یأس هم این است که شیطان بگوید: دیگر نمی توانی؛ تو جهادت را کردی، اما نتوانستی، پس دیگر نمی توانی.

شیطان در ابتدا اصلاً اجازه ی جهاد نمی دهد، اما وقتی من و شما همتان به این است و می گوئیم: غلط کردی، من را فریب دادی، من می خواهم برگردم، من می خواهم عبد و بنده ی خدا شوم، من می خواهم الهی شوم، می خواهم برگردم و ...؛ او هم می بیند من می خواهم مقاومت کنم، به صورت ظاهر اجازه می دهد، ولی یک موانعی را جلوی پای من می گذارد که به من تلقین کند که تو دیگر نمی توانی، تو که جهادت را کردی، تو که مبارزه ات را کردی، تو که گفتی من می خواهم عبد شوم، شیطان هم رهایت کرد و گفت: باشه، برو؛ ولی دیدی نتوانستی؛ پس مأیوس می شوی.

لذا تعبیر اولیاء خدا این است که در این جا که حضرت «غالبوا» می فرمایند و «جاهدوا» نمی فرمایند؛ یعنی ولو عادت کردی، اما مأیوس نشو، در این جهاد این قدر جلو برو تا به ثمره ی جهاد که غلبه است، دست یابی.

پس جهاد باید تا جایی که خودت ثمره جهاد را ببینی، ادامه یابد. حالا چه زمانی ثمره جهاد من معلوم می شود؟ آن موقعی که غلبه پیدا کنم و إلا جهاد من، جهاد ناقص است.

«وَجَاهِدُوا أَهْوَانَكُمْ تَمْلِكُوهَا» با این هوس های خودتان مبارزه کنید تا آن ها را به بند بکشید و تملک به آن ها پیدا کنید. پس

این یک نکته بسیار مهم است که اگر انسان روی این کار کند، برنده است.

یأس نداشته باشد، امید داشته باشید که می‌توانم. چون پروردگار عالم من را انسان قرار داد و فرموده: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» باید سعی و تلاشت بیشتر باشد. آن موقعی که انسان خودش را در اختیار شیطان قرار داد و به تعبیر عامیانه بند را به آب داد، آن موقع باید حواسش جمع می‌بود که حواسش نبود. حضرت می‌فرمایند: قبل از چیره شدن غلبه کن، اما حالا دیگر خودت را بیچاره کردی، نباید رهایش کنی، سخت شد اما غیرممکن نیست، می‌توانی.

چه کنیم گرفتار وساوس نشویم و فرق بین الهام الهی و وسوسه نفسانی را بدانیم؟

۱. تبعیت از راه معصومین

حال می‌خواهیم بیان کنیم که چه کنیم به این وساوس غلبه پیدا کنیم؟ راهش چیست؟

بعضی از نکات را عرض کردیم. یکی از آن نکات، این است که اولاً بدانیم که باید به سمت شناخت و معرفت برویم. یعنی من باید شناخت پیدا کنم که نفس چیست، نفس اماره چیست، نفس لواحه چیست، نفس مطمئنه چیست و ... و.

چطور شناخت پیدا کنم؟ در مرحله اولی، آنچه که حضرات معصومین به عنوان قرآن ناطق بیان کردند، انجام دهیم. چون بدون روبرایستی به صراحت بیان می‌کنم که من و شما به تنهایی از قرآن، چیزی به دست نمی‌آوریم و این پر واضح است. تنها راهش، تمسک به خود حضرات معصومین به عنوان قرآن ناطق است. آن‌ها به ما بگویند: نفس اماره چیست، نه کسانی که با اصطلاحاتی به نام عرفان کیهانی و ... مطالبی را از خود بیان می‌کنند؛ این‌ها عرفان نیست و ضد عرفان است، این‌ها همه باطل است.

عزیز دلم! یک کد اصلی به ذهن بسپارید. اگر کسی من و تو را به اخلاق، به انسانیت، به بندگی خدا دعوت کرد، اما دعوتش غیر از راه معصومین(ع) بود؛ بدانیم این دعوت به هدایت نیست و دعوت به ضلالت و گمراهی است.

ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب می‌فرمودند: سلطان العارفین، ملافتحعلی سلطان‌آبادی بیان می‌فرمایند: نکته بسیار مهم این است که اگر انسان در طریق حضرات معصومین(ع) جلو برود، به خوبی فرق الهام و وسوسه را می‌فهمد. این نکته خیلی قشنگی است و نکته من النکات و از آن نکات ناب است.

من از کجا بدانم این الهام، الهی است، یا از وساوس نفسانی است که به حال خوب جلوه داده اما اصل و اساس ندارد؟ فرمودند: اگر از طرق حضرات معصومین(ع) و راهی که آنان جلوی پای ما گذاشتند، برویم، به علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین خواهیم رسید و دیگر آن جاست که فرق بین وسواس و الهام، معلوم و مشهود می‌شود. خود این عامل می‌شود که انسان در مقابل شهوات و هواهای نفسانی به راحتی تشخیص دهد و یک موقع در دام نفس اماره که اعداء عدو است و در دام شیطان نیافتند. این خیلی مهم است.

وقتی بیان می‌کنیم شهوات، فقط شهوت جنسی نیست و در همه مطالب، اعم از شهوت مال و منال و مقام و ... هم هست. حتی برخی شهوت به ای دارندن که من اگر بتوانم برای کار خیر، یک چیزی از بیت المال بردارم، به تعبیر اختلاس کنم، اما نه اختلاس برای خودم، بلکه برای کار خیر! شیطان و نفس هم این‌طور جلوه بدهد که تو می‌خواهی به دیگران کمک کنی و عیبی ندارد. فرق الهام و وساوس این است. اما وقتی انسان به فرمایش حضرات معصومین و به سیره مولی‌الموالی مراجعه می‌کند، می‌بیند که حضرات، ما را این نوع تفکر نهی کردند.

قول و فعل و تقریر معصوم که ست محسوب می‌شود، برای ما حجت است و ما می‌بینیم حضرات معصومین(ع) در اقوال و فرمایشاتشان حتی ما را از این نوع تفکر هم نهی کردند که نکنند این‌طور فکر کنید که آن وقت گرفتار می‌شوید. خود این فکر، گناه است.

شاید بگویید: من اگر فکر کنم می‌خواهم از بیت المال بردارم و به دو تا بیچاره و گرفتار بدهم، اشکال دارد؟! می‌گوییم: این، همان چیزی است که حضرت صادق القول و الفعل جوابش را فرمودند. حضرت شنیدند فلانی خیلی خیر است و ... یک روزی او را تعقیب کردند و دیدند نان‌ها را بدون این که نانوا ببیند برداشت و یک جای دیگر وقتی سبزی فروش و میوه فروش مشغول بودند، از آن‌جا هم برداشت و زیر عبایش گذاشت و بعد رفت و به فقرا داد.

حضرت فرمودند: چه می‌کنی؟ گفت: من یک خطا کردم، پروردگار عالم یک خطا می‌نویسد، اما وقتی انفاق می‌کنم، ده تا می‌نویسد. یکی از آن‌ها با آن یک خطا می‌رود و باز نه تایش برای من می‌ماند. حضرت به تعبیر عامیانه فرمودند: مرده شور این تفکرت را ببرد! آن که انفاق می‌کند و پاداش می‌گیرد، از مال حلال است، نه این که تو تصور کردی.

خوب دقت کنید، داریم فرق بین الهامات الهی و وساوس شیطانی را عرض می‌کنیم. این فرد به صورت ظاهر دارد کار خیر می‌کند و یک قرآن هم برای خودش برنداشت، اما این کار او، حرام است. لذا می‌گویند: اولین مرحله ایمن شدن و به علم الیقین رسیدن، قدم گذاشتن در راهی است که حضرات معصومین تبیین فرمودند، آن نسخه، نسخه صحیحی است.

۲. تأمل در آیات آفاقی و انفسی

دومین مسئله‌ای که اولیاء خدا تبیین می‌فرمایند، این است که انسان برای این که گرفتار در وساوس نشود، در آیات آفاقی و انفسی تأمل کند. یعنی هم در وجود خودش دقیق شود و هم به خلقت اطراف خود نگاه کند. در مورد رفتن از این دنیا ببیندیشد که هرچه می‌خواهی باشی، باش، به هر حال از این دنیا می‌روی. خوبان عالم هم رفتند. امروز دیگر خبری از آیت‌الله بهجت نیست، البته اسم ایشان همیشه جاودان است و افکارش گسترش پیدا کرده و جاودان است، اما به صورت ظاهر فیزیکی، دیگر نیست. دیگر خبری از آیت‌الله العظمی خوشوقت، آن عزیزالله و عزیزالحجّه نیست. دیگر خبری از بزرگان دیگر نیست، همه رفتند. از آن طرف دیگری خبری از آن کسانی که شجره خبیثه هم هستند و رفتند، نیست. انسان تأمل کند و ببیند که هیچ کس در این دنیا ماندنی نیست. تأمل کند که این کاری که من دارم انجام می‌دهم، اولاً نتیجه‌اش چیست و بعد آیا من باقی می‌مانم یا خیر؟ اصلاً ثمره‌اش چه می‌شود و چه سودی برای من دارد؟ چه سودی برای آخرتم دارد؟

اگر خودت را دوست داشته باشی، می‌توانی دیگران را هم هدایت کنی

دقت کنید این نکته را بگویم، خیلی جالب است. یکی از اولیاء خدا به من فرمودند: روح الله! شنیدی می‌گویند انسان نباید خوددوست و خودپرست باشد؟! گفتم: بله آقا جان، خودبینی که گناه بزرگی است! فرمودند: اما یک جاهایی انسان باید اول خود را ببیند. این که انسان بداند من اگر می‌خواهم عاقبت به خیر شوم، ببینم خودم را می‌توانم از این منجلاب تفکر گناه و گناه بیرون بکشم یا نه.

فرمودند: اگر انسان خودش را توانست دوست داشته باشد، آن وقت می‌تواند هادی خلق هم شود و اگر خودت را دوست نداشته باشی، برای دیگران هم نمی‌توانی هادی باشی. این خوددوستی اشکال ندارد، اگر دوست نداشته باشی که عاقبت به خیر بشوی، بدبخت و بیچاره شوی، بدان دیگر دوست نداری هیچ کس در عالم عاقبت به خیر شود. این دوستی با آن دوستی‌ها فرق می‌کند. آن که می‌گویند خوددوستی بد است، برای دنیا و دنیاطلبی است اما اگر دوست داشتی عاقبت به خیر شوی، بدان دیگران را هم می‌توانی عاقبت به خیر کنی.

آن وقت دلت نخواست که عاقبت به خیر شوی، چه می‌شود؟ خودت را یله و رها می‌کنی، مجاهده نمی‌کنی. معلوم است دیگر «غالبوا» نمی‌شود و غلبه نمی‌کنی. جهاد نمی‌کنی و ثمره آن غلبه کردن هم حاصل نمی‌شود.

لذا می‌فرمایند: یکی از مطالبی که انسان از خطورات نفسانی و شیطانی بیرون بیاید و فرق بین این‌ها با الهامات را بداند، این است که انسان تأمل کند و عاقبت همه امور را ببیند.

عوامل عاقبت به خیری

یک جمله‌ای بگویم که خیلی عالی و زیباست. یک موقعی آیت‌الله مولوی قندهاری، آن کنز خفی الهی می‌فرمودند: آن‌هایی که حقیقت می‌گویند: خدایا! عاقبت‌مان را ختم به خیر کن که به فکر عاقبت به خیری خودشان در دنیا، با ترک عمل‌هایی که اجازه نمی‌دهند عاقبت به خیری بیاید، باشند. آن وقت می‌تواند بگوید: خدایا! عاقبت‌مان را ختم به خیر کند.

این که من دعا کنم خدایا! عاقبت‌مان را ختم به خیر بفرما و عده‌ای هم آمین بگویند، اگر نعوذ بالله این باشد که من فقط دعا کنم و بعضی هم فقط آمین بگویند، به درد نمی‌خورد. به تعبیر دیگر اولیاء الهی فرمودند: باید عوامل عاقبت به خیری را فراهم کنی.

این عوامل عاقبت به خیری چیست؟ این که انسان در هر کاری تفکر و تأمل کند که عاقبت این مطلب چیست و به کجا ختم می‌شود، ثمره‌اش چیست؟ عقل سلیم چه می‌گوید؟ آیات الهی و روایات شریفه چه می‌گویند؟ این‌ها را مدّ نظر بگیرد و مواظبت کند.

سومین مرحله، اطاعت پذیری است؛ یعنی وقتی به من و شما گفتند: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»، اطاعت کنیم و دیگر خودمان را دست نبی مکرم و معصوم (ع) بسپاریم، اطاعت محض داشته باشیم که همان طور که عرض کردم با معرفت است. حالا دیگر خودمان را دست ولی خدا بسپاریم که معلوم است حضرات معصومین (ع) در مرحله اولی هستند و بعد هم در زمان غیبت، آن عالم ربانی که بیان فرمودند: «صانعا لنفسه مخالفا لهواه مطيعا لامر مولا» هست، نه دور از ساحت قدس اعزّه روحانی، هر عمامه به سری مثل من. بلکه آن ها که واقعا عالم ربانی هستند. آن ها که به تعبیر خود پیامبر عظیم الشان، خلفاء الرسول هستند و فرمود: «اللهم ارحم خلفائی». پس انسان خودش را به آن ها بسپارد، یعنی اطاعت کند.

من این تعبیر را ساده تر کنم. ما گاهی می گوئیم یک نسخه بده، مثلاً مثل من بیچاره ای که خدمت اعظم و بزرگان، اولیاء خدا می رفتی، می گفتم: آقا یک نسخه بده. آقا هم مرحمت می فرمود و نسخه می داد، اما فکر می کردم فقط به نسخه گرفتن است، امروز از این نسخه می روم، فردا از آن و ...

عزیز دلم! مثلش، مثل این می ماند که انسان یک مریضی داشته باشد و پیش متخصص برود و بگوید: نسخه بده و او هم بدهد، اما اگر داروخانه نرود و این نسخه را نیچد یا دارو را بگیرد ولی مصرف نکند، معلوم است خوب نمی شود. یا مصرف کند، اما آن طور که او بیان کرده، مصرف نکند، مثلاً گفته این کپسول را هشت ساعت یک بار بخورد، من دلم بخواهد چهار ساعت یک بار، یا ده ساعت یک بار بخورم، معلوم است خوب نمی شوم. باید آن طور که او گفته، عمل کنم.

پس اطاعت، هم یکی از آن راه هاست. ای بسا به این که من خودم هم نفهم و دنبال دلیل و برهان بگردم و به دلیل و برهان هم نرسم، اما باید مطیع محض باشم. من و شما که پیش پزشک می رویم، مثلاً می گوئیم آقا کلیه ام درد می کند، قلبم درد می کند، دوا می دهد، من می پرسم که آقا اول به من بگو مواد تشکیل دهنده این دارو چیست؟ من تا ندانم مواد این دارو چیست، دارو را نمی خورم! اگر این طور بگوئیم، یک نگاه عاقل اندر سفیه به من می کند که چه می گویی!

عزیز دلم! وقتی دارو را به ما دادند، عمل کنیم. اطاعت از انبیاء و حضرات معصومین یعنی این. اطاعت از فرامین الهی یعنی این که هرچه که فرمودند: نصب العین، عمل کنیم. چون فرمودند: اگر اطاعت نشود، باعث می شود که شما خودت در ذنبت چیزی را پرورش دهی و دومرتبه به خطورات نفسانی برمی گردی، ولو به صورت ظاهر در عقاید و اخلاق.

برایتان یک مثال بزنم. این نکته خیلی خوب و مهمی است. مثلاً وجود مقدس ابی عبدالله (ع) تبیین فرمودند که برای چه قیام کردند، فرمودند: برای احیاء دین جدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قیام کردم و «إِنِّي لَمْ أُخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُقْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي». این، قبل از خروج از مدینه است که به حضرت گفتند: حالا برای چه می روی و ... حضرت تمام بنی هاشم را جمع کردند و به مردم عادی هم گفتند، بیایید. بعد فرمودند بدانید: «إِنِّي لَمْ أُخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُقْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبَى عَلَى بَنِ أَبِيطَالِبٍ»؛ یعنی: «من از روی خودخواهی و خوشگذرانی و یا برای فساد و ستمگری قیام نکردم، من فقط برای اصلاح در امت جدم از وطن خارج شدم».

خوب دقت کنید که من برای چه این را می گویم، می خواهم بگویم این نفس دون چه می گوید، این تمثیل را می زنم. حضرت فرمودند: من برای اصلاح در دین و امت جدم و برای امر به معروف و نهی از منکر می روم، می روم سیره ای که پیامبر و پدرم، امیرالمؤمنین داشتند را انجام بدهم. حالا این را ببینید، بعد یک کسی بیاید و در این دوره ما وقتی محرم و صفر می شود، شروع به سخنانی کند و بگوید که تو را به خدا هیئت ها را سیاسی نکنید - در حالی که بنده واجب می دانم و حکم فقهی من این است که امروز، واجب و فرض است که آگاهی بدهیم - اصلاً خود ابی عبدالله دارند می فرمایند: من برای این قیام کردم. حالا شما می گوئید: سیاسی نکنید یعنی چه؟ یعنی ما فقط بیاییم یک حسین حسین بگوئیم و بعد هم یک تاریخ بگوئیم و اصلاً آن را هم نگوییم که چه بشود؟! بگوئیم: حضرت آمد و نگذاشتند حش تمام شود و در راه آمد و ... بنشینیم مدام تاریخ را بخوانیم که چه شود؟! تا عبرت نباشد به چه درد می خورد؟! خواندن تاریخ خیلی هم خوب است اما نتیجه گیری از تاریخ چیست؟ هیچ، نتیجه گیری نداریم، روضه بخوانیم و بگوئیم: مطالب سیاسی را نمی خواهیم. باید بگوئیم: حضرت این طور گفت، آن وقت ما این ها را به دین اتصال ندهیم؟! به انقلاب و نظام اتصال ندهیم؟! این همان می شود که وسوس به وجود می آید.

به اصل بحثم برگردم، من می خواستم نکات دیگری را هم بگویم، اما وقت گذشت. بیان می فرمایند: طبعاً کسی که این حال را دارد، بداند که اطاعت پذیری ندارد. پس یکی از مطالبی در باب کنترل خطورات نفسانی و شیطانی مطرح است، اطاعت پذیری از حضرات معصومین، انبیاء، اولیاء خدا و عالمان ربانی است که نکند بیایند به ما چیز دیگری را غالب کنند. اطاعت از آن هایی که

من و شما را به دنیا دعوت می‌کنند، بیهوده است. من بارها عرض کردم. عزیز دلم! من و شما به خودی خود داریم به سمت دنیا می‌رویم و بنا نیست کس دیگری بیاید و ما به به سمت دنیا هل بدهد. باید یکی باشد که ما را از دنیا طلبی و دنیا خواهی و از نفس و ... بیرون بیاورد و به سمت الهی هدایت کند. ما نعوذ بالله دنیا طلبی‌مان را می‌کنیم و بعد می‌خواهیم عزاداری هم بکنیم و همه مطالب را هم داشته باشیم! بعد هم می‌گویند سیاسی نباشد و ... لذا این مطالب را مراقب و مواظب باشیم. اطاعت پذیری یکی از آن مراحل است.

باز به فضل الهی مراحل دیگری را عرض خواهیم کرد. البته در دهه اول که سخنرانی داریم اگر بشود، چهارشنبه‌ها همان اخلاق را بیان می‌کنیم و اگر نشد که ادامه بحثی که در دهه اول دارم که همان ادامه بحث یهودشناسی به طریقه‌ای دیگر است را بیان خواهیم کرد و ادامه اخلاق برای هفته بعد از آن می‌ماند که در باب خطورات و علاج وسوس به فضل الهی بحثهایی بیان خواهیم کرد.

چشمی که فردای قیامت گریان نیست

اما چون محرم در پیش است، این روایت را هم بگویم، خیلی جالب است. پیغمبر اکرم، محمد مصطفی(ص) به ام الخلقه، عنصر شجره طیبه خلقت، عصمت الله الکبری، حجت علی حجج الله، حضرت فاطمه زهرا(ع) فرمودند: «یا فاطمه! کُلْ عَيْنَ بَاكِیَّةٍ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِلَّا عَيْنَ بَکْتٍ عَلَی مُصَابِ الْحُسَیْنِ». فاطمه جان! همه چشم‌ها، فردای قیامت گریان هستند (هرکسی مشغول به کار خودش است، آن جا دیگر بازی نیست. آنجا دیگر «یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه» است، همه مضطر هستند. انبیاء و اولیاء هم در اضطراب هستند) و همه گریه می‌کنند - که چه می‌خواهد بشود و این چه وضعی است، بدبخت می‌شوم، دوزخی می‌شوم، با دشمنان خدا می‌شوم، آیا دست من را می‌گیرند؟! حق الناسی گردنم نباشد که من را ببرند و عذاب کنند. آن جا هر کسی مضطر است و قرآن می‌فرماید مشغول به خودش است. دیگر پدری یاد فرزندش نیست، حتی مادر که مدام یاد فرزند است، فرزندش را رها می‌کند. اصلاً همه از هم فراری هستند و هیچ کس یاد کسی دیگر نیست. هر کسی یاد خودش است. این‌جا با هم رفیقیم اما آن جا من و شما یاد هم نیستیم. هر کسی یاد خودش است. گرفتاریم. همه هم گریه می‌کنند - مگر یک کسی، این‌جا حصریه است، مگر آن چشمی که برای مصائب حسین گریه کرده باشد.

چه کنیم حالمان در محرم تغییر کند؟

اگر می‌خواهید محرمتان، محرم خوبی باشد، هر روز به وجود مقدس آقا جان تسلیت بگویید. آن آقایی که در زیارت ناحیه مقدسه فرمود: «فَلَا تَذُبُّكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً» صبح و شام ندبه می‌کنم. می‌دانید ندبه با گریه معمولی فرق می‌کند. ندبه، فغان و فریاد است. ریشه ندب، در لغت به معنای کسی است که ضجه می‌زند. می‌فرمایند: ضجه می‌زنم، «وَ لَا بُکِیْنَ عَلَیْکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا» و به تعبیری خون گریه می‌کنم.

به آن حضرت هر روز تسلیت بگو. آجرک الله یابن رسول الله. باور کنیم هیچ احدی در عالم درک محرم و عاشورا و مصائب ابی عبدالله را مثل خود آقا جانمان، حضرت حجت ندارد. لذا به آقا تسلیت بگوییم و با دعای سلامتی بگوییم: آقا سرت سلامت. آن آقایی که می‌آید انتقام بگیرد، کجاست؟ «این الطالب بدم المقتول بکربلا».

از حضرت بخواهیم محرم ما را، محرم درست قرار بدهد

یک مطلب هم عرض کنم، خوب است همیشه این طور باشد، اما محرم که می‌شد، اولیاء خدا خیلی تأکید می‌کردند، شما هم نیت کنید، از همین امروز بگویید: غذایی که در خانه درست می‌کنم، تمامش برای امام حسین است. البته همیشه برای امام حسین و حضرات است، اصلاً مال آقا جان، امام زمان است «بیمنه رزق الوری»، اما بگو که این محرم من می‌خواهم برای عزای امام حسین، غذا درست کنم. بین همسایه‌هایت هم تا می‌توانی، به قدر وسعت، غذا پخش کن. به خانواده‌ات هم بگو: بچه‌ها سر سفره ابی عبدالله نشستید. مرحوم ابوی(اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمودند: در محرم آب می‌خوری، بگو: ای آب! اشک شو برای حسین فاطمه.

محرم یک طور دیگری شویم، حالمان عوض شود. تغییر کنیم. از آقا جان امام زمان بخواهیم. آقا جان! کاری کن یک ماه محرم، من آن طور که شما هستی، هر چند مثل شما که نمی‌شود، اما رنگ و بوی شما را در عزاداری پیدا کنم. حالی که آیت الله العظمی بروجردی وقتی روضه قاسم بن الحسن را خواندند، پیدا کرد و به حقیقت مدهوش شد. یا بعضی از بزرگان دیگر، اصلاً محرم که می‌شد، حال دیگری داشتند، اصلاً کسی خنده بر لب این‌ها نمی‌دید و روز به روز بر حزن و اندوه و اشک و ناله و ندبه و فغانشان افزوده می‌شد.

از حضرت این‌طور بخواهیم. بگوییم: آقا جان! عنایت کن. «آجرک الله فی مصیبت جدک الحسین (ع)» .

امشب بیایم خلاف هر هفته که سلام به خود آقا می‌دادیم، رویه را عوض کنیم و از خود آقا بخواهیم، آقا شما بگو و ما تکرار کنیم. می‌شود یک روز شما بگویید: «السلام علیک یا ابا عبدالله» و ما تکرار کنیم. یابن الحسن!

«السلامُ عَلَیْکَ یا اَبَا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَی الْأَزْوَاجِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَیْکَ مِیَّی سَلَامُ اللهِ مَا بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللهُ
آخِرَ الْعَهْدِ مِیَّی لِزِیَارَتِکُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ»

[۱] . عیون الحکم و المواعظ، ص: ۳۵۰

[۲] . عیون الحکم و المواعظ، ص: ۳۴۸